

# مقاله علمی

## سیر تحول رویکردهای مردم‌نگاران از واقع‌گرایی توصیفی تا واقع‌گرایی ستیزنده

سید محمد چاووشی<sup>۱</sup>

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۰۹، تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۰۲/۱۸)

### چکیده

ارائه بحثی نظری، مقایسه‌ی و اسنادی درباره‌ی مهم‌ترین رویکردهای نظری که مردم‌نگاری از آغاز تاسیس دانشگاهی رشته‌ی مردم‌شناسی به خود دیده، هدف نوشته‌ی حاضر است. تقسیم‌بندی و بررسی سیر تحول این رویکردها از مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی تا ویژگی‌های آشکارتر هر یک صورت گرفته و برای هر یک، مثال یا مثال‌هایی از بخش‌هایی از مردم‌نگاری‌های معتبر کلاسیک یا متأخری ارائه شده که در ادبیات مردم‌شناسی موجود است. واقع‌گرایی، تفسیرگرایی، کاربردپذیری برای مردم (نه برای قدرت‌ها)، اخلاق‌گرایی و انتقادی یا سیاسی بودن در مردم‌نگاری، از مهم‌ترین مفاهیم مورد بحث هستند که در چهارمین رویکرد (مردم‌نگاری/ مردم‌شناسی ستیزنده) به اوج خود می‌رسند. مهم‌ترین نتیجه این است که فلسفه و زیست‌شناسی توانسته است که مبانی قابل دفاعی را برای اخلاق‌گرایی و انتقادی بودن در رویکرد اخیر (چهارم) فراهم نماید. لزوم ارائه‌ی چنین بحثی، شفاف‌سازی تفاوت‌هایی می‌باشد که در سطح آکادمی و حوزه‌ی علوم اجتماعی بین رویکردهای واقع‌گرا و پسامدرن می‌تواند جریان داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: مردم‌نگاری، اخلاق‌گرایی، واقع‌گرایی، کاربردپذیری، انتقادی بودن

<sup>۱</sup> دکترای مردم‌شناسی از دانشگاه تهران، تهران، ایران.

## مقدمه

مردم‌نگاری یا قوم‌نگاری Ethnography مهم‌ترین روش تحقیق در رشته‌ی مردم‌شناسی Anthropology است و خاستگاه آن را می‌توان در آثار کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم جستجو کرد که بتدریج در بسیاری دیگر از رشته‌ها نیز مورد استفاده قرار گرفت. این روش در یک تقسیم‌بندی کلی‌تر جزو پارادایم روش‌شناسی کیفی قرار دارد که بخش قابل توجهی از بحث‌های روش‌شناختی Methodologic در حوزه‌ی علوم اجتماعی را به خود اختصاص داده و توسط دانشوران این حوزه بویژه مردم‌شناسان مورد استفاده یا بحث قرار گرفته است. موضوع مقاله حاضر رویکردهای مختلفی می‌باشد که این روش به خود دیده است. این رویکردها را از تاسیس دانشگاهی این رشته تا امروز برحسب پیشفرض‌های مختلف فلسفی می‌توان به چهار دسته عمده تقسیم نمود که به ترتیب عبارت از: - واقع‌گرا- توصیفی Idealistic- Realistic- Descriptionist ۲- تفسیری Interpretative ۳- ایده‌گرا- برساخت‌گرا - توصیفی Constructionist و ۴- واقع‌گرا- عمل‌گرا Realistic- Activist هستند. این سیر تحول، انباشتی و در مقاطع مختلف دارای همپوشانی است؛ به طوری که در حال حاضر می‌توان هر چهار رویکرد را در میان مردم‌شناسان یافت و چه بسا یک مردم‌نگار در مطالعات میدانی مختلف از رویکردهای مختلف به طور همزمان یا به دنبال هم استفاده نماید. در ادامه، با هدف بررسی سیر تحول مردم‌نگاری در یک قرن اخیر به ویژگی‌های هر رویکرد با تاکید بر تمایز آنها می‌پردازم. پرواضح است که این تقسیم‌بندی قابل مناقشه و تنها بیانگر دیدگاه نویسنده نسبت به این موضوع و اهمیت آن است.

### ۱- رویکرد واقع‌گرا - توصیفی

واقع‌گرایی در سطح هستی‌شناسی یا قائل بودن به عینیت، و اثبات‌گرایی در سطح شناخت-شناسی، مجموعاً ریشه در فلسفه اثباتی قرن نوزدهم و نگاه تجربه‌گرا Empiricist به فرآیند کسب علم در قرون پیش از آن دارد که در دهه ۱۹۴۰م. در اثبات‌گرایی منطقی مکتب وین به اوج خود رسید و در مکاتب کلاسیک مردم‌شناسی نظیر تطورگرایی، اشاعه‌گرایی، کارکردگرایی و ساختارگرایی فرانسوی رویکرد مسلط نسبت به ماهیت و فرآیند تولید دانش مردم‌نگارانه را

تشکیل داد. وجه مشترک مکاتب مزبور این بود که بر اساس یک منطق قیاسی، چارچوب لازم برای تحلیل داده‌ها یا واقعیتی را فراهم می‌کردند که به نظر قائلین آنها عینی بود. علاوه بر آثار دورکهایم، ردکلیف براون و لوی استروس، آثار مردم‌شناسان کلاسیکی چون لوئیس هنری مورگان، جیمز جورج فریزر، ادوارد برنت تایلر را می‌توان در این رویکرد قرار داد گرچه به لحاظ مبانی نظری و نیز موضعی که نسبت به دوگانه نظریه و میدان و نحوه دسترسی به میدان و گردآوری داده‌ها داشتند با یکدیگر بسیار متفاوت بودند.

ردکلیف براون که از بنیان مکتب مردم‌شناسی اجتماعی در انگلستان و سخت متأثر از بخش ساختارگرای رویکرد دورکهایم به علوم اجتماعی بود، در اثر کلاسیک جزیره‌نشینان *آندامان* *The Andaman Islanders* (۱۹۲۲)<sup>۱</sup>، تحلیل و تفسیر خود را از داده‌های مشاهده‌ی و شنیداری حتی در بخش فرهنگ غیرمادی، نه برپایه نگاه بومی و راهبرد تفریدی- استقرائی بلکه در راستای رویکرد قیاسی واقع‌گرا- توصیفی و در چارچوب نظریه ساختارگرایی کارکردگرا تنظیم نمود. به بیان دیگر، گزارش مردم‌نگاری او نه به صورت Emic (برپایه برداشت خود مردم مورد مطالعه) بلکه به صورت Etic (براساس برداشت خارجی و فاصله‌دار خود از داده‌ها) تهیه شد<sup>۲</sup>. او در بخش‌های پنجم و ششم از کتاب خود به تحلیل داده‌هایی پرداخت که در بخش‌های قبلی به توصیف آنها پرداخته بود و در قسمتی از بخش پنجم به تحلیل مراسم گریه در فرهنگ آندامان پرداخت و موقعیتی را که دو دوست یا دو خویشاوند پس از مدت‌ها جدایی دوباره همدیگر را می‌بینند، در آغوش می‌کشند، به شدت اشک می‌ریزند و در نهایت، به یکدیگر هدیه می‌بخشند را این‌طور تحلیل نمود:

هنگامی که دو دوست یا خویش پس از مدتی جدایی با یکدیگر ملاقات می‌کنند، آن پیوند اجتماعی که پیشتر دچار وقفه شده بود می‌رود که دوباره برقرار شود. این پیوند اجتماعی مبتنی

۱ مجمع‌الجزایر آندامان شامل دو جزیره آندامان بزرگ و آندامان کوچک در جنوب آن، و تعداد زیادی جزیره‌های کوچک در امتداد آن دو است که به دنبال هم و در راستای شمالی-جنوبی نسبت به هم قرار گرفته‌اند و کلا در شمال اقیانوس هند در دریای بنگال و در غرب جزیره سوماترای اندونزی واقع است.

۲ دو اصطلاح امیک و اتیک را تقریباً به همین معنا نخستین بار زبان‌شناسی بنام کنت پایک Kenneth Pike در ۱۹۶۷ بکار برده‌است.

بر لزوم یکپارچگی و همبستگی بین آنها است و یا اینکه بر این الزام دلالت می‌کند. منسک‌گریه (متعاقبا همراه با تبادل هدیه)، تاییدی بر این الزام است (۱۹۲۲: ۲۴۱).

این همان شیوه‌ایست که او در پیشگفتار کتاب خود آن را روشی نوین [منظورش در قیاس با سایر رویکردهای اثباتی رایج در آن زمان نظیر تطورگرایی و اشاعه‌گرایی] برای تفسیر نهادهای یک مردم ابتدایی معرفی نموده‌است (همان، مقدمه)<sup>۱</sup>.

این نوع واقع‌گرایی به شیوه‌ی مختلف در مردم‌شناسی ساختاری لوی‌استروس نیز وجود دارد که با الهام از زبان‌شناسی و هم‌ارز قرار دادن اجزاء تشکیل دهندهٔ ساختار فرهنگ با واج‌ها Phonemes یا کوچک‌ترین واحدهای آوایی زبان که معنای خود را نه به تنهایی بلکه در ارتباط با سایر واج‌ها کسب می‌کنند، به سوی نظریه و روش جهانشمول پیش رفت تا بتواند همهٔ فرهنگ‌ها را بر اساس یک صورت‌بندی عام تحلیل نماید. واقع‌گرایی لوی‌استروس ریشه در اعتقاد به ساختار بنیادین و نهایی دارد که علیرغم تفاوت‌های ظاهری به صورت یک امر کلی عینیت دارد؛ همان عینیتی که پیشفرض هستی‌شناختی او را تشکیل می‌دهد. اما اثباتی بودن آن به این اعتقاد برمی‌گردد که سوژهٔ شناسنده می‌تواند و باید با استفاده از روش تحلیل ساختاری، ابژهٔ مورد مطالعه را در تمامیت خود شناسایی و گزارش نماید. بنابراین، ساختارگرایی فرانسوی و مردم‌شناسی اجتماعی انگلیسی علیرغم تفاوت‌هایی که در نحوهٔ تحلیل پدیده‌های فرهنگی با هم دارند، هر دو هم واقع‌گرا و هم اثبات‌گرا هستند. لوی‌استروس در رؤیای کشف یک نظریهٔ نهایی همچون دانشوران علوم دقیقه که همواره به دنبال یک صورت‌بندی نهایی و ساده برای تبیین جهان مادی بوده‌اند (البته با روش‌شناسی خاص خود که متکی به تجربه Experiment و اندازه‌گیری است). به دنبال دستیابی به یک صورت‌بندی نهایی و ساده بود و در بیان اهمیت روش‌های زبان‌شناسی ساختاری در تحول علوم اجتماعی، به مقایسهٔ این علوم با علم فیزیک پرداخت و نوشت:

زبان‌شناسی ساختاری به یقین همان نقش نوآورانه‌ی را در علوم اجتماعی بازی خواهد کرد که به عنوان مثال فیزیک هسته‌ی برای علم فیزیک بازی کرده‌است. ما در موقعیتی خواهیم بود که به درک همانندی‌های بنیادینی که بین اشکال گوناگون حیات اجتماعی مانند زبان، هنر، قانون

---

1a new method in the interpretation of the institutions of a primitive people (1922, preface)

و مذهب وجود دارد نائل شویم، شکل‌هایی که در ظاهر (در بدو امر) خیلی متفاوت به نظر می‌رسند (۱۹۶۳: ۳۳، ۶۵).

لوی استروس به طور مشخص در خصوص الگو بودن این روش‌ها برای مطالعه ساختار خویشاوندی در جوامع مختلف نوشت:

مانند واج‌ها، واژه‌های خویشاوندی عناصر معنا هستند؛ مانند واج‌ها واژه‌های خویشاوندی تنها زمانی معنا می‌یابند که درون سیستم در نظر گرفته شوند. سیستم‌های خویشاوندی مانند سیستم‌های واجی در سطح ناخودآگاه ذهن ساخته شده‌اند. در نهایت، تکرار الگوهای خویشاوندی، قواعد ازدواج و رابطه‌های پذیرفته شده بین انواع موقعیت‌های خویشاوندی و غیره در نواحی مختلف جهان و در بین جوامعی که با یکدیگر به طور اساسی متفاوت هستند، ما را به این باور می‌رساند که در بررسی خویشاوندی نیز مانند بررسی‌های زبان‌شناسی، پدیده‌های قابل رویت در واقع، ناشی از عملکرد قوانین جهانشمولی‌اند که غیر قابل رویت هستند (همان: ۳۴).

## ۲- رویکرد تفسیری

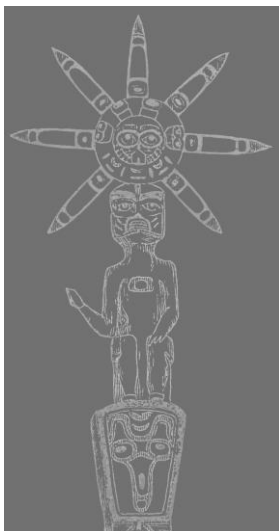
جستجوی واقعیت ذهنی انسان از طریق تاویل و قائل بودن به تفسیر این واقعیت در سطح شناخت‌شناسی تا اندازه‌ی ریشه در روش تفهیمی ویلم دیلتای در قرن نوزدهم در فهم متون تاریخی و همچنین در هرمنوتیک Hermenutics متون مقدس در قرن‌های پیش از آن داشت. علاوه بر این، این رویکرد تحت تاثیر فلسفه‌هایی چون پدیدارشناسی توصیفی Descriptive Phenomenology ادموند هوسرل و کنش متقابل نمادین Symbolic Interactionism جرج هربرت مید و هربرت بلومر در قرن بیستم بود. بخشی از تحقیقات میدانی مکتب جامعه‌شناسی محیط‌گرایی شیکاگو که به طور عمده شامل انجام مردم‌نگاری در میان خرده‌گروه‌های شهری بود، توجهی که به زندگینامه یا تاریخ زندگانی در مردم‌شناسی اوایل قرن بیستم صورت گرفت، روی آوردن برخی از مردم‌شناسانی که متأثر از مردم‌شناسی فرهنگی فرانز بوآس و زبان‌شناسی توصیفی شاگردش ادوارد ساپیر بودند به مفهوم دانش قومی Ethnoscience در نیمه این قرن (متعاقب مردم‌نگاری‌هایی که رابرت ردفیلد و اسکار لویس به طور جداگانه و با رویکردهای مختلف و با نتایج متفاوت در یک میدان و بر روی یک روستا انجام داده بودند)، ظهور مردم-

شناسی نمادین و تفسیری Symbolic Interpretive Anthropology کلیفورد گیرتز در دههٔ ۱۹۶۰ ، بازگشت مردم‌شناسانی نظیر جیمز اسپردلی James P. Spradley به شیوه‌های دانش قومی در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ و برداشت تفسیری از آن با تاکید بر زبان و فنون مصاحبه و به کار بستن آن در کار میدانی با عنوان معناشناسی مردم‌نگارانه Ethnographic Semantics (۱۹۷۹: ۷)، تاثیر پذیرفتن مکتب مردم‌شناسی منچستر با شخصیت‌هایی چون ویکتور ترنر و میر فورتس از رویکرد نمادین گیرتز و به کار بردن شیوه‌های فرآیندی در میدان تحقیق که تحت تاثیر مردم-شناسانی چون مالینوفسکی، ردکلیف براون و لوی استروس و تاکید آنها در هدایت همزمان نظریه و میدان یا تحلیل و توصیف قرار داشت، همه و همه را می‌توان متأثر از پیشفرض‌های فلسفی مذکور یعنی تفسیرگرایی و مقبولیت واکاوی واقعیت سوژکتیو به شمار آورد.

علاوه بر این، اوضاع اجتماعی جوامع غربی در نیمهٔ قرن بیستم که نگاه جدیدی را به موقعیت انسان مدرن و نجات او از آن طلب می‌کرد، در شکل گرفتن رویکردهای تفسیری در علوم اجتماعی بی‌تاثیر نبودند. دههٔ ۱۹۶۰ دوران انواع شورش‌ها و ناآرامی‌ها در اروپا و آمریکای شمالی بود. هنوز خاطرهٔ فجایع انسانی ناشی از دو جنگ جهانی و ظهور فاشیسم و نازیسم که همگی تا حد زیادی ناشی از تاثیر فلسفه‌ها و نظریه‌های فرادستی یا به نوشته ژان فرانسوا لیوتار روایت‌های کلان یا فراروایت‌های مدرن بودند (۱۳۸۰: ۵۴-۵۳) از یادها نرفته بود. در این دهه جنبش‌های ضد جنگ، ضد فرهنگ، ضد تبعیض، دانشجویی و برابری‌طلب در کشورهای غربی به طور پیوسته و فزاینده روی می‌داد. در دههٔ بعد سیل مهاجرت‌ها به سوی غرب باعث افزایش تکثر فرهنگی در آن کشورها شد و از سوی دیگر رشد قابل توجه فناوری در حوزهٔ اطلاعات، ارتباطات و ترابری و در نتیجه، آشنایی بیشتر فرهنگ‌ها و صداها با یکدیگر، شنیده شدن و فهم متقابل آنها را نسبت بهم ضروری ساخت. بنابراین، از همان زمان دستکم برای دانشگاهیان و متفکرین علوم اجتماعی مسلم شد که این وضعیت، نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن پیامدهای عمیق نظری و عملی برای علوم اجتماعی در نظر گرفته شود.

شکل گرفتن رویکرد تفسیری به عنوان رویکرد غالب در مردم‌شناسی اوایل نیمهٔ دوم قرن بیستم، علاوه بر عوامل ذهنی و عینی فوق تحت تاثیر نظریات و نوشته‌های مالینوفسکی نیز بود. او در دههٔ ۱۹۲۰ بر حضور مردم‌شناس در میدان، مشاهده مشارکتی Participant

Observation در زندگی مردم مورد مطالعه و تفسیر مشاهده‌ها و شنیده‌ها بر پایه نگاه بومی Indigenous View تاکید کرده بود، توجه خاصی به جنبه‌های فردی، زیست‌شناختی و روان-شناختی آنها داشت، خودش هم در فعالیت‌های میدانی به آن توجه می‌کرد و آن را به عنوان نقطه آغاز رویکرد جدید در مردم‌شناسی و مردم‌نگاری در نظر می‌گرفت و البته در این مسیر همواره تحت تاثیر استادش بوآس بود. این توجه به نگاه بومی همان رویکرد امیکی بود که بعد از مالینوفسکی در نیمه قرن الهام‌بخش دانش قومی و شاخه‌های مختلف در مردم‌شناسی فرهنگی نظیر مردم‌شناسی‌های شناختی، زبان‌شناختی، تفسیری و شخصیت‌هایی چون گیرتز و سایپر و همچنین مردم‌نگاری‌های تفسیری و معناگرا با شخصیت‌هایی چون جیمز اسپردلی شد که به دنبال حداکثر نزدیکی با واقعیت‌های ذهنی در صحنه‌های فرهنگی بودند.



ستون منقش در تیره سنتلایی، برگرفته از بوآس، ۱۸۸۹: ۲۰۵

بوآس معتقد بود که وظیفه مهم، فهم باورهای مردم است. به نظر او در تحلیل تجربیات زندگی و عناصر فرهنگ علاوه بر اصل نسبیت فرهنگی، به دو نکته دیگر نیز باید توجه داشت: ۱. چنین مطالعه‌یی باید کل‌گرا Wholistic باشد و تمام عناصر مادی و غیرمادی فرهنگ را در ارتباط نظام‌مند با همدیگر و با کل ترکیب فرهنگی در نظر بگیرد و ۲. بر پایه زبان و برداشت-

های خود آن مردم و نه برداشت‌های مردم‌شناس شکل بگیرد (۱۹۴۳: ۳۱۱). به بیان دیگر، عناصر ملموس فرهنگی باید معنی حقیقی خود را در ارتباط با عناصر ناملموس آن فرهنگ پیدا کنند که با زبان بومی و در خلال باورها، افسانه‌ها، اسطوره‌ها، هنرها و فنون آن مردم بیان می‌شوند و عینیت این معانی به عنوان ایزه‌های غیرمادی و مستقل از ذهن مردم‌شناس درک و گزارش شود. این نوع عینیت همان است که بعد از او مالینوفسکی "به چنگ آوردن نقطه‌نظر بومی و ارتباط او با زندگی و درک نگاه او به جهان او" (۱۹۲۲: ۲۵) تعبیر نمود و چندی بعد از سوی کنت پایک (۱۹۶۷) در حوزهٔ زبان‌شناسی توصیفی، توصیف امیک نام گرفت و سپس در حوزهٔ دانش قومی و در نهایت در رویکرد معناشناسی مردم‌نگارانهٔ جیمز اسپردلی و نیز مردم‌شناسی تفسیری گیرتز به کار گرفته شد.

بوآس در آغاز یک گزارش مردم‌نگارانه که با تمرکز بر خانه‌های سرخپوستان قبیله کواکیوتل Kwakiutl در سواحل شمال غرب آمریکای شمالی در بریتیش کلمبیا نوشت، هدف نهایی خود را از توصیف دقیق ساختار سکونتگاه سنتی کشف معانی نهفته در نقوشی دانست که بر روی ستون‌های چوبی و عمودی که در جلو یا پشت خانه‌های آنان قرار داشتند نقش بسته بودند و در ضمن، مشابه آن نقوش بر روی ماسک‌هایی که مردان کواکیوتل در مناسک رقص زمستانی بر چهرهٔ خود می‌زدند نیز قابل مشاهده بود (۱۸۸۹: ۱۹۷). او برای رسیدن به این هدف از افسانه‌های بومی و باورهای اساطیری و قصه‌های نیاکان مقدس کمک گرفت و در نهایت، به طور ساختارمند تحلیل خاص خود را ارائه داد:

من نمونه‌هایی چند از سنت‌های ویژه را ارائه می‌دهم که بیانگر ارتباط بین نقوش کنده‌کاری شده در خانه، ماسک‌ها و غیره با افسانه‌ها هستند. قصه‌هایی که دربارهٔ نیای افسانه‌یی و جد اعلای قبایل هستند (همان: ۲۰۲).

به عنوان نمونه، از افسانهٔ مردم سنتلایی Sentlali (یکی از تیره‌های قبیلهٔ کواکیوتل) که دربارهٔ نیای افسانه‌یی و رابطهٔ خویشاوندی با سایر قبایل است و همچنین از معانی بومی واژگانی که افسانه را با آنها بیان می‌کنند کمک گرفت تا معنی دقیق ستون‌های برافراشته و نقوش حکاکی شده و ارتباطی که بین آن افسانه و این نقوش با ماسک‌های مناسک رقص وجود دارد را از زبان و نگاه بومی شرح دهد:



سنتلایی یا خورشید به شکل یک پرندۀ از بهشت و از آسمان فرود آمد و تبدیل به یک مرد شد. او خانه‌یی در Yikāmen ساخت. سپس به Komoks رفت و با زنی از آن قبیله عروسی کرد. او با قبایل Tlanitsis، Nimkie و Nakoartok دیدار کرد و هر کجا با زنی از هر قبیله عروسی کرد. سرانجام به Tliksi waie در سرزمین کواکیوتل آمد و در Kaie okh خانه‌یی ساخت. او در آنجا ماند. او برای خود زنی از میان کواکیوتل‌ها برگزید و پسری آوردند که نام او را Tsksōlis نهادند.

در جلوی خانه‌ها در هر دو طرف در، خورشیدی نقاشی شده‌است. ستون‌های برافراشته در جلوی خانه‌ها، مردانی را بازنمایی می‌کنند که در حال حمل خورشیدها هستند [...] ستون منقش Heraldic Column در تیره سنتلایی که Sentlikhim نامیده می‌شود، یک سری استوانه‌هایی را نمایش می‌دهد که روی هم‌دیگر چیده شده‌اند. در بالای این ستون پیکره مردی قرار دارد که دست خود را طوری باز کرده‌است که گویی دارد سخنرانی می‌کند. نام او Lakhtutpes است به معنی شخصی که فقط به غریبه‌ها هدیه می‌دهد [شکل بالا بخش بالایی این ستون را نشان می‌دهد]. در راس این ستون Tliselakhthmtl قرار دارد یعنی ماسکی که خورشید را بازنمایی می‌کند با شعاع‌هایی از جنس چوب که پیرامون آن را احاطه کرده‌اند. آنها در رقص Tsashka از همین ماسک استفاده می‌کنند (همان: ۲۰۵-۲۰۴).

مالینوفسکی نیز در جستجوی نگاه بومی در خلال روایت‌ها، اسطوره‌ها و باورهای جادویی و مذهبی، ادامه دهنده رویکرد خاص گرا، کل‌گرا و تفسیری بوآس در مردم‌نگاری بود اما خاص-گرایی او در تحلیل نهایی آشکارا تمایل به گذر از خاص‌نگاری مفرط به سوی انگاره‌های عام‌تر به قصد دستیابی به مفاهیم مشترک انسانی، جهانی و بنیادین داشت. همچنین در نظر داشتن فردیت و اهمیت دادن به روان‌شناسی افراد مخصوصاً در موضوعاتی نظیر تمایلات جنسی، عشق‌ورزی و جادو از ویژگی‌های برجسته در کارهای مالینوفسکی است. کولا Kula که نوعی مبادله اشیاء در بین بومیان تروبریند<sup>۱</sup> Terobriand است، از نظر او ریشه در باورهای مذهبی، اسطوره‌هایی که روایت می‌کنند و مناسک جادویی آنها دارد. در ذهن این مردم وایگوا Vaygua

۱ مجمع‌الجزایری در اقیانوس آرام که در فاصله نسبتاً کم از کرانه‌های شرقی گینه نو قرار دارند.

ها یا اشیاء ارزشمندی که در مراسم کولا مبادله می‌شوند، به این دلیل ارزشمنداند که مقدس‌اند و خاصیت جادویی دارند و برای کسانی که آنها را به هم می‌بخشند نوعی منزلت اجتماعی به همراه می‌آورند. مالینوفسکی در پیشگفتار کتاب *آرگونتهای غرب اقیانوس آرام* (۱۹۳۲)، (۱۹۳۲) که در واقع، گزارش مردم‌نگاری او از اقامت دو ساله در میان آرگونتهای Argonauts یا بومیان ساکن تروبریند است، به ویژگی‌های مردم‌نگاری خود این طور اشاره می‌کند:

خوانندهٔ این تک‌نگاری آشکارا ملاحظه خواهد نمود که گرچه بن‌مایهٔ اصلی آن اقتصاد است - زیرا به فعالیت‌های اقتصادی مرتبط با داد و ستد و مبادله - پرداخته‌است، اما علاوه بر این، به طور پیوسته ارجاعاتی به سازمان اجتماعی، قدرت جادو، اسطوره‌شناسی و فرهنگ عامیانه و در واقع، به جنبه‌های دیگر نیز صورت گرفته‌است (۱۹۳۲: xvi).

منظور او از عبارت فوق واکاوی معانی امیک برای یک عنصر فرهنگی (که در نگاه اول ممکن است صرفاً مادی، اقتصادی و فنی به نظر برسد) از طریق تحلیل و تفسیر ارتباطی است که این عنصر با عناصر عمیق‌تر و ناملموس فرهنگی دارد. این شیوهٔ واکاوی از دل داده‌های توصیفی اتیک از سوی استاد دیگر او جیمز فریزر تطورگرا در مقدمهٔ کتاب *آگونتهای* به این صورت تحسین شده‌است:

او به طور عاقلانه از محدود نمودن خود به توصیف فرآیند مبادله اجتناب کرده و خود را بر آن داشته‌است تا به کنه انگیزه‌هایی که در پشت آن قرار دارد و به احساساتی که آن فرآیند در ذهن بومیان برمی‌انگیزد رسوخ نماید..... او به این نکته دقت دارد که گردش عجیب اشیاء ذیقیمت که بین ساکنان تروبریند و ساکنان جزایر دیگر رخ می‌دهد، گرچه با نوعی تبادل کالا همراه است اما به هیچوجه تنها یک گردش ساده سود و زیان نیست بلکه نیازهای عاطفی و زیباشناختی آنان را ارضاء می‌کند که نسبت به ارضاء صرف خواسته‌های حیوانی در تراز بالاتری قرار دارد (همان: vii-xiv).

از دههٔ ۱۹۴۰ تا اواسط دههٔ ۱۹۶۰ و تحت تاثیر شخصیت تاثیرگذاری چون تالکوت پارسونز، پارادایم کمی و رویکرد واقع‌گرای اثباتی بر علوم اجتماعی چیره شد اما تا قبل از آن، دو پارادایم کمی و کیفی یا دو رویکرد واقع‌گرای اثباتی و تفسیری هنوز به آن حد از مرزبندی که در عصر پارسونز و بعد از آن در نیمهٔ دوم قرن داشتند نرسیده بودند؛ به طوری که بسیاری از

دانشوران علوم اجتماعی از جمله مالینوفسکی ضمن تمرکز بر رویکرد جدید خود از به کار بردن روش‌ها و فنون مرسوم در سنت قدیمی نظیر اندازه‌گیری و آمارگیری مخصوصا بر روی عناصر ملموس فرهنگی رویگردان نبودند. او در فصل چهارم کتاب مزبور ابتدا در راستای رویکرد جدید شرح مفصلی دربارهٔ تأثیرات عاطفی و احساسی کانونها<sup>۱</sup> Canoes در ذهن افرادی که آن را می‌رانند یا مالک آن هستند ارائه داد سپس در راستای رویکرد سنتی به کارکردهای اجتماعی کانونها و حتی به داده‌های آماری در خصوص قایقرانی در تروبریند پرداخت. در اینجا فقط به نمونه‌یی از اوایل این فصل اشاره می‌کنم تا نشان دهم که چگونه مالینوفسکی گذشته از ویژگی‌های کمی، مادی، فیزیکی، فنی و کارکردی کانو به عنوان وسیله‌یی چوبی با ابعاد، جنس و کاربرد اجتماعی اقتصادی معین، رویکرد کیفی خود را نیز با تمرکز بر نگرش‌ها و گرایش‌های عاطفی، احساسی و روان‌شناسانه (یا جنبه‌های فردی، عمیق و سوپژکتیو) افراد مورد مطالعه به نمایش می‌گذارد. این جنبه‌ها به عقیده او عمیق‌ترین و واقعی‌ترین بخش مردم‌نگاری را تشکیل می‌دهند که می‌توانند ما را در تحلیل نهایی، از فردگرایی و خاص‌گرایی افراطی عبور داده، به درک مشترکات انسانی، غریزی و عاطفی برسانند:

ما اروپاییان که به وسائط فوق‌العاده پیشرفته برای سفرهای دریایی عادت داریم، چه آشنایی-مان با مهارت‌های بومی نشئت گرفته از تجربه خودمان باشد چه از خلال توصیفات دیگران، همواره مایلیم که با نگاهی نخوت‌آلود به کانونی بومیان از زاویه غلط نگاه کنیم و تقریبا آن را چیزی مثل یک اسباب‌بازی کودکانه، عقب‌مانده و یک تلاش ناکام در مواجهه با معضل دریانوردی - که خود ما آن را به طور رضایت‌بخش حل کرده‌ایم - در نظر بگیریم. اما برای یک بومی، این کانونی بدقواره یک دستاورد حیرت‌انگیز، تقریبا معجزه‌گر و یک چیز زیبا است. او به دور آن تارهایی از یک سنت را تنیده‌است و با بهترین نقوش کنده‌کاری‌شده، آن را تزیین می‌کند، او آن را رنگ‌آمیزی می‌کند و آراسته می‌سازد. آن برای او یک تمهید مقتدرانه برای تسلط بر طبیعت است که به او امکان می‌دهد که از دریا‌های سهمگین تا دوردست‌ها گذر کند. آن تداعی‌گر سفرهای دریایی با بادبان‌های برافراشته‌است، پر از مخاطرات تهدید کننده و سرشار از

۱ قایق‌های بادبانی بومیان تروبریند که در مناسبت‌های مختلف نظیر جنگ قبایل و سفرهای دریایی مرتبط با مراسم کولا از آنها استفاده می‌کنند.

امیدها و آرزوهای زنده‌یی که در میان ترانه و قصه بازگوشان می‌کند [...] و در همین نگرش عاطفی بومیان نسبت به کانونهایشان است که من عمیق‌ترین واقعیت مردم‌نگارانه را می‌بینم (همان: ۱۰۶-۱۰۵).

تفسیر نزدیک به واقع از داده‌های میدانی در مکتب انگلیسی منچستر از جمله در کارهای میدانی ویکتور ترنر در میان مردم ندمبو<sup>۱</sup> The Ndembu و همچنین در رویکرد تفسیری و نمادین در آمریکا مثلا در کار میدانی کلیفورد گیرتز در میان مردم بالی<sup>۲</sup> و توصیف انبوهی Thick Description که او از مراسم جنگ خروس‌ها ارائه داد، نمود برجسته‌یی پیدا کرد. گیرتز در انتهای بخش اول از کتاب تفسیر فرهنگ‌ها (۱۹۷۳) موضع خود را در مرزبندی با تجربه‌گرایی اثباتی از یکسو و با روش‌های الهام گرفته از برساخت‌گرایی اجتماعی Social Constructionism و ذهنیت‌گرایی افراطی از سوی دیگر روشن نمود و در عین اذعان به تاثیر سوپژکتیویته مردم‌شناس بر عینیت گزارش مردم‌نگارانه، بر توانایی او در مدیریت این تاثیر و هر چه نزدیک‌تر ساختن تفسیرهای به عمل آمده از نمادها و نشانه‌های قابل مشاهده به واقعیت‌های موجود در حیات اجتماعی و فرهنگی مردم مورد مطالعه تاکید نمود و به این ترتیب، مرزبندی خود را با گرایش‌های پساخترارگرا و پست‌مدرنیستی که تقریبا هر نوع عینیت در شناخت جامعه و فرهنگ غیرخودی را رد می‌کنند اعلام کرد. به نظر او این حقیقت مسلم که نیل مردم‌شناس به عینیت کامل در مردم‌نگاری محال است نباید موجب شود که مردم-شناس ارتباط خود با امر واقع را یکسره منکر شود زیرا مثل این است که بگوییم چون گندزدایی کامل از اتاق جراحی امکانپذیر نیست، می‌توان جراحی را در مجرای فاضلاب هم انجام داد! (۱۹۷۳: ۳۰).

موضع من این است که همواره در مقابل تمایل به ذهنیت‌گرایی و داستان‌سرایی ایستادگی و سعی کنم که تحلیل اشکال نمادین را تا جایی که برایم مقدور است به موقعیت‌ها و رخداد‌های ملموس و عینی اجتماعی و به جهان عمومی که زندگی مشترک در آن جریان دارد گره بزنم (۱۹۷۳: ۲۹-۳۰).

۱ ساکنان روستایی در کشور آفریقای زامبیا

۲ ساکنان جزیره‌یی کوچک در شرق اقیانوس آرام، از مجمع‌الجزایر اندونزی واقع در شرق جاکارتا

نکته دیگری که از موضع گیرتر برداشت می شود این است که برای او واحد تحلیل در مردم نگاری، نه فرد بلکه فرهنگ به مثابه یک متن Text منسجم است. توصیف انبوه او از پدیده ها، اشیاء و بازنمودهای خرد، با هدف تحلیل نمادین آنها در پیوند با لایه های عمیق تر فرهنگ به مثابه یک کل انجام می گیرد<sup>۱</sup> و این البته شامل پدیده های فردی (روانی، حسی، هیجانی و عاطفی) نیز می شود. به این نکته خود گیرتر در فرازهای پایانی جنگ خروس ها این طور اشاره نموده است:

برای یک فرد اهل بالی حضور و مشارکت در مراسم جنگ خروس ها نوعی آموزش عاطفی است. آنچه او در آنجا می آموزد این است که رسوم و اخلاقیات فرهنگی و همچنین حساسیت شخصی او (یا به هر صورت، جنبه های مشخصی از آنها) در زمانی که در قالب یک متن جمعی بیان خارجی پیدا می کنند، چگونه به نظر می رسند و می آموزد که این دو [یعنی رسوم فرهنگی و تمایلات فردی] به اندازه کافی به هم نزدیک و شبیه هستند که بتوانند در قالب نمادهای این متن منحصر بفرد و یگانه بهم متصل شوند (همان: ۴۴۹).

### ۳- رویکرد ایده گرا - برساخت گرا

ایده گرایی در هستی شناسی و برساخت گرایی / همساخت گرایی Constructionism / Co-Constructionism در سطح شناخت شناسی، پیش فرض های فلسفی رویکرد سوم در مردم نگاری را تشکیل می دهند که در اواسط قرن بیستم متأثر از هرمنوتیک فلسفی گادامر، بازی های زبانی ویتگنشتاین و پدیدارشناسی هایدگر شکل گرفته است. نقد گادامر به هرمنوتیک تفهیمی دیلتای و نقد اگزیستانسیالیستی هایدگر به پدیدارشناسی توصیفی هوسرل، هیچکدام به ترتیب در تقابل با جنبه تفسیری و پدیدارشناسانه ماقبل خود نبودند. این نقدها قبل از هر چیز متوجه واقع گرایی در رویکردهای اثباتی و تفسیری بودند زیرا اولی گزارش مردم نگاری را گزارشی عینی از امر واقع می دانست و دومی در پی نزدیکی به واقعیت ذهنی از طریق تفسیر بود. در اولی واقع نمایی گزارش های مردم نگارانه از طریق استاندارد کردن و بالا بردن دقت در ابزارهای تجربه و اندازه گیری و همچنین فاصله گرفتن سوژه شناسا از ابژه شناخته و در دومی برعکس، با نزدیک

۱ گیرتر در این کل نگری به نوعی وفاداری خود را به بوآس، مالدینوفسکی و لوی استروس نشان می دهد.

ساختن سوژه به ابژه، یاد گرفتن زبان و به چنگ آوردن نگاه بومی، داشتن نگاه امیک و استغراق مردم‌نگار Surrendering در صحنهٔ فرهنگی تضمین می‌شد. اما در رویکرد سوم واقع‌نمایی به هر شکل زیر سوال رفت و نقش مردم‌نگار تشبیه شد به نقش هرمس Hermes رب‌النوع سخنوری یونان باستان که وینسنت کراپانزانو با تمثیلی آن را اینگونه بیان کرد:

مردم‌نگار اندکی شبیه به هرمس است: فرستاده‌یی که برای آشکار نمودن امور مستور و ناشناخته ممکن است الهام خود را حتی از هاتف غیبی نیز دریافت کند. مردم‌نگار زبان‌ها، فرهنگ‌ها و جامعه‌ها را با تمام ابهام، ناآشنایی و نامفهوم بودن آنها نزد خود احضار می‌کند، سپس مانند جادوگران و مفسران، خود را در مقام هرمس تصور می‌کند که گویی مبهمات را شفاف، ناآشناها را آشنا و بی‌معنی‌ها را بامعنی می‌سازد [...] هرمس خدای سخنوری و نوشتن بود و ما می‌دانیم که اینها فی‌نفسه تفسیراند (۱۹۸۶: ۵۱-۵۰).

برای درک تفاوت رویکردها به بخشی از نظرات اسپردلی که در نقطه مقابل کراپانزانو قرار دارد می‌پردازم. اسپردلی به لحاظ هستی‌شناسی ادامه دهندهٔ رویکرد تفسیری و توجه به نگاه امیکی بود که کلاسیک‌ها بر آن تاکید داشتند اما در روش‌شناسی از الگوهای مورد استفاده در زبان‌شناسی ساختاری یعنی تحلیل ترکیبی زبان Componential Analysis استفاده نمود. او برخلاف کراپانزانو واقع‌گرایی معنامحور و معناشناسی مردم‌نگارانه Ethnographic Semantics خود را این‌طور توصیف کرد:

در جامعهٔ پیچیدهٔ ما، نیاز به درک دیگران و اینکه چگونه به تجربیات خود می‌نگرند در هیچ زمان مبرم‌تر از اکنون نبوده‌است. مردم‌نگاری، ابزاری با دستاوردهای بزرگ است. به معلمان نشان می‌دهد که مدرسه از پنجرهٔ نگاه دانش‌آموزان چگونه دیده می‌شود، به متخصصین سلامت این فرصت را می‌دهد که سلامت و بیماری را از دریچهٔ چشم بیماران ببینند، برای کسانی که در سیستم قضایی و جنایی مشغول‌اند این امکان را فراهم می‌کند که دنیا را از چشم همان کسانی مشاهده کنند که توسط این سیستم، امداد یا قربانی می‌شوند [...] بنابراین، کار میدانی شامل مطالعهٔ منظم بر روی این موضوع است که جهان برای مردمانی که یاد گرفته‌اند که آن را با شیوه‌های گوناگون ببینند، بشنوند، صحبت کنند، فکر کنند و عمل نمایند مثل چی می‌ماند [...] من به دنبال توصیف انبوهی هستم که کل یک زمینه فرهنگی و معانی موجوداش را در تمامی ابعاد انسانی آن با کسانی که خارج از آن زمینه بسر می‌برند در میان بگذارد (۱۹۷۹: iv، ۳، ۲۳۲).

این مقایسه، نمونه‌یی از تحول عمیق در رویکرد سوم مردم‌نگاری را نشان می‌دهد که بر این اساس، گزارش مردم‌نگاری دیگر نمی‌تواند آن طور که مثلاً اسپردلی می‌اندیشد، تفسیری نزدیک به واقع بلکه تنها می‌تواند همساخته یا ترکیبی توأمان از برداشت‌های ذهنی مردم‌نگار و مردم مورد مطالعه محسوب شود. در رویکرد سوم بر نسبیّت فرهنگی تاکید می‌شود؛ صحنه‌هایی که طرفین شناخت، هر کدام به یکی از آنها تعلق دارند و گویی دیواری ناتراوا راه را بر روی هر نوع واقع-نمایی در متن مردم‌نگاری از هر دو سوی بسته است و اگر دنیا‌های متفاوت مخاطبین متن را هم اضافه کنیم مشکل شناخت، بیشتر می‌شود. تحول مذکور در رشته جامعه‌شناسی مخصوصاً در شاخه جامعه‌شناسی علم نیز صورت گرفت و در نهایت، منجر به شکل‌گرفتن جامعه‌شناسی معرفت علمی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ با شخصیت برجسته‌یی چون تامس کون Thames Kuhn و اثر معروفش ساختار انقلابات علمی (۱۹۹۶) شد. در این جامعه‌شناسی علم، مرزبندی شفاف میان علم و غیر علم وجود ندارد و جامعه علمی دیگر نمی‌تواند ادعای بی‌طرفی و حقیقی بودن علم را داشته باشد بلکه باید به جنبه تفریدی، بستمند و برساختی بودن آن توجه نماید (قاضی طباطبایی و ودادهیر، ۱۳۸۶: ۱۴۲-۱۲۵؛ آنکینسون و همرسلی، ۲۰۰۷: ۱۱).

این تحول در مردم‌شناسی اواخر قرن بیستم به رویکردهای وجودی (اگزیستانسیالیستی)، حسی-هیجانی (سانتی‌مانتال)، روایت‌محور و همچنین به برنامه‌یی موسوم به نگارش فرهنگ Writing Culture در اواسط دهه ۱۹۹۰ منتهی شد که موضوع اصلی آن عبارت بود از کار میدانی، ارزیابی اعتبار گزارش مردم‌نگاشتی و ماهیت ادبی عمل نوشتن با تاکید بر جایگاه و نقش متقابل طرف‌های درگیر در روند تولید علم (مردم‌نگار مولف، مردم مورد مطالعه و مخاطبین گزارش) که در مجموع در فرآیند خلق ادبی و هنری آن مشارکت دارند. به همین دلیل مفهوم بازتابندگی Reflexivity در مردم‌نگاری‌های اواخر نیمه دوم قرن نسبت به قبل از آن، از اهمیت بیشتری برخوردار گشت و تدابیری چون به کار بردن شکل هنری و ادبی در نگارش یا مردم‌شناسی ادبی Literary Anthropology، استفاده از ضمیر اول شخص مفرد در نقل روایت‌های میدانی و انعکاس تجربیات زیسته مردم‌نگار در گزارش نهایی در کنار تجربیات عملی، فنی و عاطفی خود در میدان با استقبال زیادی مواجه شد. رویکردهای وجودی و حسی تمایل دارند به جنبه‌های تفریدی، روان‌شناسانه، ادبی، مکالمه‌یی، رمان‌گونه و همساخت‌گرایانه در روایت مردم‌نگاری و به مردم‌نگار

توصیه می‌کنند که خود را هر چه بیشتر در موقعیت احساسی و عاطفی مشارکت‌کنندگان قرار دهند و در تجربهٔ زیستهٔ Lived Experience آنان (در معنی هایدگری) سهیم شوند. در این رویکرد مردم‌نگار می‌تواند به کمک شگردهای ادبی، استعاره و شاعرانه خاطرات و تجربیات زیستهٔ خود در میان مردم را در لابلای روایت طوری بازتاب دهد که خواننده از یک سو با زوایای روانی و رفتاری مردم‌نگار آشنا شود و از سوی دیگر بهتر بتواند خود را در حال و هوای زندهٔ صحنهٔ فرهنگی احساس کند. به عنوان نمونه رناتو رزالدو Renato Rosaldo یکی از اعضاء مردم‌شناس در برنامهٔ نگارش فرهنگ پس از دو سال و نیم حضور در میان مردم ایلنت The Ilongot در بخشی‌هایی از گزارش مردم‌نگارانهٔ وجودی و مکالمه‌یی خود چنین نوشت:

اگر از یک مرد مسن ایلنت در شمال لوزان Luzon فیلیپین پرسید چرا سر از تن آدم‌ها جدا می‌کنی پاسخ او مختصر است [...] او می‌گوید که این خشم زاییدهٔ رنج است که او را وامی‌دارد تا آدم‌هایی مثل خود را بکشد..... و کندن سر قربانی و دور انداختن آن او را قادر می‌سازد که دق‌دلی خود را بر سر کسی خالی کند به این امید که خشم ناشی از رنج برخاسته از داغ عزیز رفع گردد [...] من حرف مختصر و مفید آنها را خیلی ساده، سطحی، مبهم، غیر قابل قبول، کلیشه‌یی و خلاصه‌فانع‌نکننده تلقی می‌کردم. من مطمئنم در تجربهٔ زیستهٔ خودم هیچ نمونه‌یی از این دست سراغ نداشتم که به من کمک کند تا آن عصبانیت سهمگینی که ایلنت‌ها می‌گفتند که هنگام ماتم و عزا پیدا می‌کنند را درک کنم [...] روش‌های تفسیری معمولاً متکی به اصول موضوعه‌یی هستند که مردم‌نگاران با آموختن آنها خودشان را هر چه بیشتر تجهیز می‌کنند [...] تمام تفسیرها موقعیتی هستند، آنها سازه‌هایی هستند ساختهٔ سوژه‌های بسترمندی که آماده‌اند تا چیزهای تعیین شده و نه چیزهای دیگر را بدانند [...] بنابراین، شروع کردم به درک عمیق آن نیرویی که ایلنت‌ها هنگام صحبت دربارهٔ مرگ به من گفته بودند، اما نه از مسیر آماده‌سازی‌های کلیشه‌یی برای پژوهش میدانی بلکه از خلال تجربهٔ مرگ عزیز خودم. آماده شدن من برای فهم جدی داغ عزیز از سال ۱۹۷۰ شروع شد یعنی با مرگ برادرم که هنگام مرگ فقط کمی بیش از بیست و هفت سال داشت (۱۹۹۳: ۱۷۰، ۱۶۸، ۱۶۷).

پرسیمان اصلی در برنامهٔ نگارش فرهنگ این بود که چه کسی و چگونه حق دارد که واقع‌نما بودن مردم‌نگاشته‌هایی که تا به حال نوشته شده‌اند یا خواهند شد را ادعا کند؟ آیا می‌شود



مرزبندی مشخصی بین متن مردم نگاری با متون تاریخی، ادبی، سفرنامه‌یی، روزنامه‌یی و غیره تعیین کرد یا برعکس، باید این مرزبندی‌ها را مخدوش و مبهم اعلام نمود؟ به عقیده آنها بازنمایی یک فرهنگ همیشه خصلت تاریخی، تصادفی، موقعیتی و قابل چالش به لحاظ واقع‌نمایی دارد و کنش مردم‌نگاری همواره مکالمه‌محور است و به همین دلیل در میان انواع روش‌های برساخت داده بیشتر بر روی مصاحبه و داده‌های شنیداری متمرکز هستند. گزارش مردم‌نگاری در این رویکرد مانند یک ارکستر یا اجرای همزمان صداها و گفتگوها در فرایند برساخت تاریخی آن است. صدای مردم‌نگار در این سمفونی با تمام خصلت بسترمند خود و تجربیات زیسته‌یی که در پشت آن نهفته است در کنار صدای تک‌تک مشارکت‌کنندگان و مخاطبینی که در این ارکستر شرکت دارند و با تمام شاعرانگی که تمام این اصوات در مکالمه با یکدیگر دارند همگی اجزاء این سمفونی یا ارکستر یا رمان مردم‌نگارانه را تشکیل می‌دهند. از این رو، این گزارش از نظر متخصصین این برنامه نه کاملاً برساخته ذهن مردم‌نگار بلکه دستکم آمیخته با ذهنیت تاریخی او و دیگران و در تحلیل نهایی، ملغمه‌یی از حقیقت و مجاز Fact & Fiction است (۱۹۸۶: ۲۵، ۱۲، ۶).

این برنامه به حدی بر ایده‌آلیسم و اصل نسبیت فرهنگی تاکید کرد که تقریباً راه را بر هر گونه فهم بین‌فرهنگی بست. این نسبیت منطقاً به فراتر از حوزه‌های فهم و شناخت و به حوزه‌های نقد، سیاست و اخلاق تسری می‌یافت. نکته‌ی اخیر انتقاد مردم‌شناسانی را برانگیخت که یکی از اهداف مهم علوم اجتماعی را به پیروی از سنت کلاسیک، درگیری Engagement با چالش‌های انسانی، اخلاقی و به تبع، کاربردپذیری Applicability آن می‌دانستند و در ضمن، تز شناخت برای شناخت را عقیم و ناامیدکننده تلقی می‌کردند.

#### ۴- رویکرد واقع‌گرا - عمل‌گرا

در این رویکرد، سه مفهوم کاربردپذیری، انتقادی بودن و اخلاق اهمیت زیادی دارند.

#### ۴-۱- کاربردپذیری

درگیر بودن با نیازهای جامعه و کاربرد عملی آن، همواره در مردم‌شناسی و به طور کلی علوم اجتماعی مورد بحث بوده‌است تا جایی که ریمون آرون Raymond Aron درباره‌ی دورکهایم نوشت:

هر چند که دورکهایم مصمم است که یک دانشمند محض باقی بماند لکن این تصمیم مانع از تصدیق این قضیه نیست که به عقیدهٔ او جامعه‌شناسی اگر به نتایجی که مایهٔ بهبود وضع جامعه شود نینجامد، شایستهٔ یک ساعت زحمت هم نیست (۱۳۹۰: ۴۱۷).

در قرن بیستم چند موج انتقادی علیه عمل‌گرایی و آنچه که منتقدین سابقهٔ بد مردم‌شناسی در خدمت‌رسانی به برنامه‌های سیاسی و استعماری تعبیر می‌کردند به راه افتاد و گاه به قدری اوج می‌گرفت که ضرورت وجود رشته زیر سوال می‌رفت. البته در هر دوره مردم‌شناسانی هم بودند نظیر هربرت لویس (۱۹۹۸ و ۲۰۱۴) و جان کاماروف (۲۰۱۰) که در دفاع از حیثیت، استقلال و کاربردهای انسانی این رشته موضع گرفتند. در انگلستان ادوارد برنت تایلر تطورگرا که در زمرهٔ اولین مردم‌شناسان دانشگاهی و از موسسین این رشته است در اثر معروف خود موسوم به فرهنگ ابتدایی *Primitive Culture* (۱۸۷۱) دستکم در دو جا با صراحت به ضرورت کاربرد مطالعهٔ تاریخ و فرهنگ مردمان ابتدایی اشاره کرده‌است (۱۸۷۱، ج ۱: ۲۲ و ج ۲: ۴۰۲-۴۰۱) و طبعاً منظور او از لفظ کاربرد با توجه به قوم‌مداری *Ethnocentrism* و نگاه تک‌خطی که تطورگرایان قرن نوزدهمی نسبت به تاریخ تمدن بشر داشتند نمی‌توانست چندان متوجهٔ مردمان مورد مطالعه در سرزمین‌های "دیگر" باشد:

پژوهش در خصوص منشا تمدن و رشد اولیهٔ آن نه تنها به عنوان یک موضوع مهم پژوهشی بلکه به عنوان یک راهنمای عملی *practical* مهم برای فهم حال و شکل دادن به آینده باید با جدیت دنبال شود (۱۸۷۱، ج ۱: ۲۲). البته نظریهٔ تطور جهانی تمدن چیزی هست که اذهان فلسفی، آن را با اشتیاق تا حد مضمونی برای یک علم انتزاعی پایین می‌آورند اما از این فراتر، این پژوهش به عنوان منبع نیرویی که مقدر است تا بر مسیر اندیشه‌ها و کنش‌های مدرن تاثیرگذار باشد وجه عملی خودش را دارد. ایجاد پیوند بین فکر و عمل انسان باستانی بی‌فرهنگ *Uncultured Ancient Man* با اندیشه و عمل انسان فرهنگی جدید *Cultured Modern Man* صرفاً موضوع یک دانش نظری غیر کاربردی نیست زیرا این مطلب را نمایان می‌سازد که تا چه حد اندیشه و کردار مدرن مبتنی بر زمینه‌ی قوی از بی‌نقص‌ترین دانش مدرن قرار دارد، یا تا چه حد فقط با چنین دانشی معلوم می‌گردد که مراحل عقب‌تر و خام‌تر فرهنگ و انواع آن در کجا به وجود آمده‌اند (همان، ج ۲: ۴۰۲-۴۰۱).

در آمریکا بحث در مورد مردم شناسی درگیر مخصوصا از نوع سیاسی و با تمرکز بر نقد اقتصاد سیاسی و نابرابری های اجتماعی از دهه ۱۹۳۰ تا ۱۹۷۰ شروع شد و ادامه یافت و به مردم شناسی سایر کشورها نیز نفوذ کرد و در مسیر خود به انواع درگیری های عملی نظیر انتقاد، کمک و همکاری، توصیه و انواع حمایت که مردم شناس می تواند و باید در مواجهه با مشکلات و نیازهای مردم مورد مطالعه داشته باشد توجه نمود تا اینکه در سال ۲۰۰۸ میلادی به کارگروه بنیاد ونر-گرن Wenner-Gren در دانشگاه شیکاگو با عنوان: مردم شناس به مثابه منتقد اجتماعی: پیش به سوی مردم شناسی درگیرتر<sup>۱</sup> رسید که موضوع اصلی آن را چالش هایی تشکیل می داد که یک مردم شناس ممکن است در عمل با آنها مواجه شود و اینکه چگونه می تواند بر آنها غلبه نماید (Low & Merry, 2010: 203-204). بنابراین، مفهوم کلی کاربردپذیری و استفاده عملی از مردم شناسی و مردم نگاری در تاریخ این رشته (هر چند با برداشتهای مختلف و گاه مبهم از این مفاهیم) همواره مطمح نظر قرار داشته است. با این وجود، در رویکردهای مختلف مردم نگاری، مردم نگارانی بودند و هستند که هدف علوم اجتماعی را نه در کاربرد عملی آن بلکه صرفا در ارزش نظری آن به لحاظ بسط گستره شناخت و دانش نسبت به سایر جوامع و فرهنگها خلاصه کرده و مردم نگاری را لزوما با پیامدهای عملی مثبت یا منفی و یا دلالت های اخلاقی و سیاسی آن ارزیابی نکرده اند. به عنوان نمونه، در حالی که اسپردلی مردم شناس را موظف می داند که در کنار جنبه های نظری به جنبه های عملی و کاربردی این رشته نیز توجه کند:

مردم نگاری برای چی؟ برای فهم نوع بشر، اما همچنین برای کمک به رفع نیازهای بشری. یکی از بزرگ ترین چالش های پیش روی هر مردم نگار این است که این دو جنبه از پژوهش را همزمان گرداند (۱۹۷۹: ۱۶).

برخلاف او آتکینسون و همسرلی Atkinson & Hammersley با اینکه به همان رویکرد واقع گرای تفسیری تعلق دارند، معتقد هستند که حاصل کار مردم نگار نباید واجد تاثیرات عملی و پیامدهای سیاسی خواه مثبت و خواه منفی باشد؛ آنچه اهمیت دارد و واقعی است تولید دانش مردم نگارانه است:

1 The Anthropologist As Social Critic: Working toward A More Engaged Anthropology

ما بازتاب حضور محقق در میدان را مانعی در برابر تعهد او به واقع‌گرایی نمی‌بینیم. به نظر ما این حضور تنها مخل اشکال خام واقع‌گرایی است که تصور می‌کنند دانش باید بر پایه‌های کاملاً مستحکمی بنا شود. به همین روال ما باور نداریم که این بازتاب، بر ضرورت سیاسی بودن کار تحقیق دلالت داشته باشد یا بر اینکه باید سیاسی باشد به معنای عامل مشخص سیاسی یا اهداف عملی. برای ما هدف مهم و فوری در کل پژوهش، تولید علم است و باید همین طور بماند (۲۰۰۷: ۱۵).

بنابراین، مردم‌شناسان واقع‌گرا را به لحاظ عمل‌گرایی چه به نفع سیستم‌ها و چه برای مردمان می‌توان در طول یک پیوستار قرار داد اما در رویکرد پست‌مدرن، عمل‌گرایی به هر شکلی که باشد، با پیشفرض‌های آن در تناقض است؛ چه مدعی اخلاق‌گرایی و نقد سیاسی باشند و چه این ادعا را مطرح نکنند. البته می‌توان منتقد و عمل‌گرا بود اما اخلاق‌گرا به این معنا نبود و دانش و اخلاقیات را در هر جامعه آن روی سکه قدرت یا ثروت قلمداد کرد اما در این حالت، دیگر نمی‌توان به معنای حقیقی و فلسفی پست‌مدرن بود. پل رابینو مردم‌شناسی که در خصوص برنامه ژنوم انسانی مطالعات گسترده‌ی انجام داده با استناد به این نظر میشل فوکو که یکی از انواع اعمال قدرت، سوژه‌سازی Subjectation است، نوشته که این مفهوم شامل حال مردم‌شناس و اخلاقیات او نیز هست که منطقی این را می‌رساند که مردم‌شناس نمی‌تواند مدعی حقیقی ارزش و اخلاق‌گرایی باشد.

هرگاه کسی در فعالیتی شرکت کند، موقعیت سوژه‌ی را اشغال یا ایجاد می‌کند. به اعتقاد من تدابیر و تمرینات خودجوشی که در اینجا دخیل‌اند همان نمونه‌های اخلاقی هستند که فرق دارند با قواعد ثابت مورد نظر در اخلاق‌گرایی که در همه جا و هیچ جا اعمال نمی‌شوند. سوژه‌ها همیشه گرفتار روابط قدرت و در نتیجه، گرفتار این شکل و آن شکل از سیاست هستند [...] اخلاق، سیاست و دانش همیشه و همه جا درهم‌تنیده بوده‌اند (۱۹۹۵: ۴۳۱).

#### ۲-۴- اخلاق‌گرایی و مردم‌نگاری ستیزنده Moralism & Militant Ethnography

این رویکرد سیاسی و اخلاقی در اواخر قرن بیستم از دل مردم‌شناسی درگیر و در انتقاد به رویکرد پست‌مدرن شکل گرفت. مردم‌شناسی ستیزنده واقع‌گرا و در عین حال هدفمند بوده، بر

مفاهیمی چون اخلاق، درگیری، انتقاد و کاربردپذیری تاکید دارد و به دلیل تاکید بر عمل گرایی، راه خود را از قائلین به جدایی علم و عمل در رویکردهای پیشین و به دلیل تاکید بر ضرورت درک متقابل انسان‌ها و فرهنگ‌ها راه خود را از پست مدرنیسم و رویکردهای قائل به نسبیت مطلق فرهنگی جدا کرده، در عمیق‌ترین سطح به نقد اصل نسبیت مطلق و خراب کردن دیوار نفوذناپذیر بین فرهنگی می‌پردازد و از مبانی مشترک اخلاقی به عنوان سکویی برای پرش انتقادی استفاده می‌کند که البته متکی به فلسفه قابل دفاعی نیز هست.

اگر نتوانیم درباره نهاد‌های اجتماعی و کنش‌ها، اندیشیدن به شیوه اخلاقی یا معنوی را آغاز کنیم در این صورت مردم‌شناسی برای من بسیار ضعیف و بدرنخور می‌نماید" (هیوز، ۱۹۹۵: ۴۱۰).

ظهور این رویکرد جدید را تا اندازه‌ی می‌توان واکنشی مارکسیستی و فمینیستی نسبت به موقعیت نامطلوب انسان در عصر مدرنیته متاخر و جامعه پسااستعماری و پسا صنعتی در عصر جهانی شدن ارزیابی کرد که از اواسط قرن بیستم شروع شد. اندیشه‌های چپ، اصل جدایی دانش و ارزش که در رویکردهای اثبات‌گرا به یک اصل اخلاقی در جامعه علمی تبدیل شده- است را بعنوان یک برساخته تاریخی که باید آن را وارونه ساخت به چالش کشیدند؛ به این ترتیب که مبنا قرار دادن ارزش‌ها در کار علمی خودش می‌تواند تاریخ‌ساز و رهایی‌بخش باشد و بشر را از طریق بازگشت به ارزش‌های بنیادین نظیر آزادی، برابری و عدالت به خودآگاهی برساند و او را از اسارت و خودباختگی برهاند. بنابراین، چه بهتر که محصول نهایی پژوهش مردم‌نگارانه در راستای تغییر و بهبود وضع ناگوار و غیراخلاقی موجود در جوامع باشد. این همان مردم‌شناسی ستیزنده در میدان است که به تعبیر مردم‌شناس پزشکی نانسی شپرهیوز Nancy Scheper Hughe ، باید با پای برهنه Barefoot Anthropologist در میانه آن جنگید (۱۹۹۵: ۴۱۹) و همو گوید:

مفهوم فرهنگ اغلب دستاویزی بوده‌است برای سرپوش نهادن بر روابط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و بر نهاد خشونت که رنج آدمی را تولید و ترویج می‌کند. فرهنگ البته فقط آن طور که گیرتر معتقد است مولد معنا نیست بلکه ضمناً موجب مشروعیت بخشیدن به نابرابری نهادینه شده و توجیه سلطه‌گری و بهره‌کشی نیز هست. مفهوم فرهنگ به نحو رازآمیز در راستای

افزایش تفاوت بین مردم‌شناسان و مردمان مورد مطالعهٔ آنان به کار گرفته شده‌است؛ به طوری که تلوپا اشاره می‌کند که چون آن مردمان از فرهنگ‌های دیگر هستند پس به دنیاها و زمان‌های دیگر تعلق دارند (هیوز، ۱۹۹۵: ۴۱۷ به نقل از پل فارمر، ۱۹۹۴: ۲۵).

برنامهٔ نگارش فرهنگ و شاخه‌هایی مانند روش‌شناسی مردمی *Ethnomethodology* و همچنین شاخه‌های حسی، ادبی و روان‌شناسانه در مردم‌شناسی که اغلب، مرز بین دانش، هنر، ادبیات و روزنامه‌نگاری را انکار می‌کنند در زمرهٔ رویکردهایی قرار دارند که هیوز به آنها معترض است. در نظر گرفتن مردم‌شناسی به عنوان میدانی برای تغییر و عمل انتقادی و نه فقط برای شناخت مردمان، مردم‌شناسی ستیزنده را در مقابل اثبات‌گرایی خام قرار می‌دهد اما نقد آن به رویکرد نسبت‌گرا باید به سطح عمیق‌تری منتقل شود و به نفی پیشفرض نسبت مطلق فرهنگی با تاکید بر اینکه همه چیز فرهنگی و اجتماعی نیست بلکه بعضی امور، پیشااجتماعی و پیشافرنگی هستند منجر شود. این سطح از نقد نیازمند پشتوانهٔ فلسفی است و هیوز آن را در پدیدارشناسی، اگزیستانسیالیسم و آراء فلاسفه‌یی چون ژان پل سارتر و امانوئل لویناس *Emmanuel Levinas* لویناس یافت. طرح فلسفی اخلاق و ارزش‌های مشترک انسانی به مردم‌شناس امکان داد که بی‌آنکه پست‌مدرن باشد و گزارش مردم‌نگاری را با تاملات بوطبقایی، رومانیک، ژورنالیستی، فردمحورانه و روان‌کاوانه یکسان بینگارد و همچنین بدون آنکه بخواهد عمل‌گرایی خود را در خدمت سیستم‌ها قرار دهد، خود را نسبت به رنج مردم مورد مطالعه پاسخگو و مسئول بداند. به نوشتهٔ هیوز:

موضع دیگری نیز در فلسفه هست که وجود امر اخلاقی را مقدم بر وجود فرهنگ می‌داند زیرا همان طور که امانوئل لویناس می‌نویسد اخلاق به عنوان پیشفرض و تضمین‌کنندهٔ همه معانی، فرهنگ را امکان‌پذیر می‌سازد: " اخلاق متعلق به فرهنگ نیست بلکه اخلاق، فرد را قادر می‌سازد که فرهنگ را داوری کند (لویناس، ۱۹۸۷: ۱۰۰). اینجا من می‌خواهم با احتیاط اشاره کنم که مسئولیت‌پذیری یا پاسخگو بودن نسبت به دیگری (یا اخلاق، آن طور که من می‌خواهم تعریف کنم) تا آنجا پیشافرنگی است که وجود اگزیستانسیال ما به عنوان موجودات اجتماعی، از پیش متضمن پذیرفتن حضور دیگری است. نسبی‌انگاری افراطی تصور می‌کند که اندیشه، عاطفه و بی‌تفاوت بودن در کلمات به وجود می‌آیند و کلمات در فرهنگ. اما قبل از ساختار

زبان، امر زاینده‌یی وجود دارد که به نوشته سارتر (۱۹۵۶) متضمن داشتن رابطه با دیگری است، چیزی که مقدم بر کلمات در سکوت وجود دارد، پیشاگفتاری که مایه وجودی لازم برای به رسمیت شناختن وجود همدیگر است (۱۹۹۵: ۴۱۹).

فلسفه، تنها پشتیبان این اخلاق نیست. طبیعت و زیست‌شناسی هم می‌توانند به شیوه‌یی دیگر این حمایت را انجام دهند. رسیدن به مبانی مشترک انسانی اگر از طریق ارجاع به طبیعت و حیات انسان‌های اولیه و به عنوان پیش‌نیاز تکامل بشر و ظهور فرهنگ و جامعه سازمان‌یافته صورت گیرد، منطقی می‌تواند مبنای اخلاق و کنش انتقادی باشد کما اینکه قدرت‌ها در بسیاری از موارد با استفاده غیر اخلاقی از این طریق، قواعد انضباطی خود را با طبیعتی جلوه دادن Naturalization آنها، بر ذهن جامعه تحمیل و به قول فوکو و رابینو سوژه‌سازی می‌کنند. موريس گودلیه Maurice Godelier مردم‌شناس فرانسوی با مطالعه اسنادی امر خویشاوندی در تاریخ جوامع و مذاهب مختلف و مطالعه روابط جنسی در نخست‌های نزدیک به انسان و از همه مهمتر پس از هفت سال مطالعه مردم‌نگارانه در میان مردم بارویا The Baruya در ارتفاعات گینه نو پایوا، گزارش واقع‌گرا و انتقادی خود را نسبت به ذهنیت‌هایی که خود را به عنوان طبیعت و حقیقت معرفی و به طور ساختارمند به جوامع بشری مخصوصا در موضوعاتی نظیر خویشاوندی، خانواده، ازدواج و روابط جنسی تحمیل می‌کنند در قالب کتاب دگردیسی خویشاوندی (*Methamorphosis of Kinship* ۲۰۰۴) ارائه داد. او نشان داد که جامعه سازمان‌یافته بر خلاف تصور لوی استروس و زیگموند فروید در پیدایش خود تقدم دارد بر مبادله زنان و تابوی زنا با محارم زیرا بر پایه مراقبت همگانی (مادر، پدر و سایر نرها و ماده‌ها) از بچه‌ها برای ادامه بقاء آنها و کل گونه شکل گرفته‌است. بنابراین، خانواده و جامعه، هستی خود را مرهون یک حس غریزی و کاملا طبیعی هستند که با ظهور هوموساپینس ساپینس و حتی قبل از او ظاهر شده نه اینکه یک توسعه فرهنگی متاخر در کلان Clan های پراکنده یا دسته Horde های اولیه بوده باشد (۲۰۱۱: ۴۵۷-۴۵۵). معنای نظر گودلیه این است که شرط لازم برای شکل‌گرفتن جامعه، فرهنگ، خویشاوندی و خانواده در همه جا غریزه حفظ هم‌نوع و کمک به تداوم حیات جمعی در غلبه بر خطرات بی‌شماری بوده که همه را تهدید می‌کرده‌است. اگر با هم باشیم و به بقاء و حیات همدیگر اهمیت دهیم زنده می‌مانیم. این همان امر متقدم پیشافرہنگی و

پیشاجتماعی است که هیوز با بیانی دیگر و از مسیری دیگر به آن رسید. همان امر واقعی، اخلاقی و غیرتاریخی که یک مردم‌شناس و هر فردی که بخواهد مفید باشد باید به آن برسد.

### جمع‌بندی

"رؤیای یک نظریهٔ نهایی" را می‌توان نوعی غریزه برای علم و تلاش آدمی برای کشف حقایق دانست. این اصطلاح را از استیون واینبرگ Steven Weinberg فیزیک‌دان برجسته وام گرفته‌ام که در اثر معروف خود (۱۹۹۸) توضیح داد که چگونه دانشمندان علوم دقیقه همیشه به دنبال نظریه‌یی بوده‌اند که بتواند در نهایت، تمام رخداد‌های به ظاهر متنوع جهان مادی را که در حال حاضر در شاخه‌های مختلف علوم و با صورت‌بندی‌های گوناگون بررسی می‌شوند، با یک یا چند فرمول ساده تبیین کند. این همان غریزهٔ رسیدن به امر کلی و عام است که در سنت علوم اجتماعی نیز همواره با افت و خیزهایی جریان داشته‌است. بن‌مایهٔ مقالهٔ حاضر نیز همین است. روی آوردن بسیاری از مردم‌شناسان میدانی به هستاره‌های نهایی و مقدم بر جامعه و فرهنگ، از ساختارهای بنیادین لوی‌استروس تا اخلاقیات غیرتاریخی هیوز و تا غریزهٔ حمایت از فرزندان گودلیه نمونه‌هایی بارز از پاسخگویی به غریزهٔ مزبور هستند. اولی با طرح سیستم شناختی و زبان‌شناختی در مغز انسان هوشمند هوشمند می‌خواهد توضیح نهایی و جهانشمول برای فرهنگ باشد و دومی با طرح اخلاقیات پیشاجتماعی و پیشافرہنگی می‌خواهد تبیین عام برای منشا جامعه و فرهنگ فراهم کند و خصلت منتقدانهٔ خود را توجیه کند و سومی می‌خواهد نقطهٔ آغاز جامعهٔ سازمان‌یافته را بر مبنای میل غریزی انسان توضیح دهد. وجه مشترک همگی خواه برای تبیین امور و خواه برای توجیه عمل، گذشتن از موقعیت‌های خاص و رسیدن به نظریهٔ نهایی است. در مردم‌شناسی ستیزنده، واقع‌گرایی با عمل‌گرایی در هم می‌آمیزد و این باور رایج را که گویا هر نوع واقع‌گرایی، محافظه‌کار است و تنها ایده‌گرایی پست‌مدرن می‌تواند انتقادی و اهل عمل باشد را نه تنها به چالش می‌کشد بلکه نشان می‌دهد که پست‌مدرنیسم از پشتوانهٔ فلسفی لازم برای نقد (چه رسد تغییر) بی‌بهره است و نشان داد که برای انتقادی بودن نه نیازی به نفی واقعیت و کلیت فرهنگ به اتهام پوزیتیویست بودن است و نه احتیاجی به فروکاستن مردم‌شناسی تا حد تاملات روان‌شناسانه، ادبی، ژورنالیستی و پست‌مدرنیستی می‌باشد. سخن نهایی



اینکه نیل به نظریه نهایی نه فقط در علوم طبیعی بلکه در علوم اجتماعی نیز همواره باید الهام- بخش دانشوران باشد.

### منابع

- قاضی طباطبایی. محمود، ودادهیر. ابوعلی (۱۳۸۶). *تاملی بر تحولات اخیر جامعه‌شناسی علم*. نامه علوم اجتماعی ۳۳: ۱۴۲-۱۲۵
- لیوتار. ژان فرانسوا (۱۳۸۰). *وضعیت پست‌مدرن، گزارشی درباره دانش*. ترجمه حسینعلی نودری. تهران: گام نو
- Atkinson. Paul, Hammersley. Martyn (2007). **Ethnography, Principles in Practice**, London: Routledge
- Boas. Franze (1889). **The House of Kwakiutl Indians, British Columbia**. Proceedings of the United States National Museum. 11(709): 197-213
- ..... (1943). Recent Anthropology. Science. 98: 311-314
- Cammaroff. John (2010). **The End of Anthropology, Again: On the Future of an In/Discipline**. American Anthropologist. 112(4): 524-538
- Clifford. James, Marcus. George (1986). **Writing Culture: The Poetics and Politics of Ethnography**. California: University of California Press
- Crapanzano. Vincent (1986). **Hermes' Dilemma: The Masking at Subversion in Ethnographic Description**. In: Clifford. James, Marcus. George (1986). *Writing Culture: The Poetics and Politics of Ethnography*. California: University of California Press
- Farmer. Paul (1994). **Conflating Structural Violence and Cultural Difference**. Lecture Given at the Department of Anthropology. University of California. Berkeley. November 10
- Geertz. Clifford (1973). **The Interpretation of Cultures, Selected Essays**. New York: Basic Books
- Godelier. Maurice (2004). **Metamorphosis de la Parente**. Paris: Fayard
- ..... (2011). **The Metamorphosis of Kinship**. Trans: Nora Scott. London & New York: Verso
- Hughes. S. Nancy (1995). **The Primacy of Ethical: Propositions for a Militant Anthropology**. Current Anthropology. 36(3): 409-440
- Kuhn Thomes S. (1996). **The Structure of Scientific Revolutions**. Chicago: University of Chicago Press
- Low. Setha. M., Merry. Sally. E. (2010). **Engaged Anthropology: Diversity and Dilemmas, An Introduction to Supplement 2**. Current Anthropology. 51(s2): 203-226
- Levinas. Emmanuel (1987). **Meaning and Sense**. In: *Collected Philosophical Papers*. Pp: 75-107. Dordrecht: Martinus Nijhoff
- Levi-Strauss. Claude (1963). **Structural Anthropology**. Trans: Claire Jacobson & Brooke Grundfest Schoepf. New York: Basic Books. Inc.
- Lewis. Herbert S. (1998). **The Misrepresentation of Anthropology and Its Consequences**. American Anthropologist. 100(3): 716-731
- ..... (2014). **In Defence of Anthropology, An Investigation of Critique of Anthropology**. London & New York: Routledge

- Malinowski. Bronislaw (1922). **Argonauts of the Western Pacific**. London: Geo. Routledge and Sons. New York: E.P. Dutton and co.
- Pike. Kenneth L. (1967). **Language in Relation to a Unified Theory of the Structures of Human Behavior**. The Hague: Mouton
- Rabinow. Paul (1995). **Comment** In: Scheper- Hughes. Nancy (1995). The Primacy of Ethical: Propositions for a Militant Anthropology. *Current Anthropology*. 36(3): 430-433
- Radcliffe- Brown A.R. (1922). **The Andaman Islanders, A Study in Social Anthropology**. London: Cambridge University Press
- Rosaldo. Renato (1993). **Introduction: Grief and a Head hunter's Rage**. In: Culture and Truth: The Remaking of Social Analysis. Boston: Beacon Press. London: Taylor & Francis
- Sartre. Jean-Paul (1956). **Being and Nothingness**. London: Methuen
- Spradley. James P. (1979). **The Ethnographic Interview**. U.S.A.: Holt, Rinehart and Winston. Inc.
- Tylor. Edward B. (1871). **Primitive Culture, Researches into the Development of Mythology, Philosophy, Religion, Art and Custom**. London: Bradbury, Evans and co.
- Weinberg. Steven (1998). **Dream of a Final Theory**. London: Hutchinson Radius